



يك قاعده فراموش شده در قافیه

سالها پیش از این، آن وقتکه جوان بودم و طالب علم و استفاده از خدمت اساتید و دانشمندان عصر، اغلب بهمین منظور، در انجمن‌های ادبی طهران، که در آن روزگار بیش از دوسه مجتمع (و غالباً خصوصی) نبود، و بهترین و جامع‌ترین و پرجمعیت‌ترین آنها، انجمن ادبی ایران، متشکل در خانه مرحوم شاهزاده افسر (که خود شاعری متوسط و کم شعر و دارای سلیقه خوبی در نقد الشعر بود) و ریاست قهری او، به تبع خانه وسیع و امکانات مادی و مالی، از تهیه محل و پذیرائی واردان بچای و قلیان بود، حاضر میشدم و بقدر وسع و اندازه سواد و معلومات آن‌روز خود، از آن انجمن، مشحون به اساتید و پیران کهن، بهره‌مند می‌گردیدم....

به یاد دارم که شبی در این انجمن فی‌مابین بزرگان از شعرا و ادبای نامدار عصر بخشی درگرفت و این دو بیت.

«شمع را باید از این خانه بدر بردن و کشتن تا که همسایه نگوید که تو در خانه‌مایی»
 «کشتن شمع چه حاجت بود از بیم رقیبان پرتو روی تو گوید که تو در خانه‌مایی»
 از غزل شیخ اجل، مورد نظر و دقت و خلاف و اختلاف حضرات واقع شد، تا بالاخره بحکم اکثریت، فحول و تمکین مخالفان به تسلیم و قبول، همگی بر آن شدند که محققاً بیت دوم

• آقاي، استاد سيد كريم اميري فيروزكوهي. از شاعران و ادیبان طراز اول کشور.

از شیخ اجل نیست، زیرا یکی از مصادیق مسلم (ابطای جلی) و تکرار قافیه به توالی است، و افسح متکلمان از این مظنه بدور است که بعلت ضعف طبع و عجزیان، متوسل به آوردن يك قافیه، بدون هیچ دم زدن و فاصله‌ای، گردد و چنین غلط فاحشی را که از يك شاعر متوسط هم بعید است مرتکب شود....

حتی بعضی از ایشان مدعی دوگانگی سبک و بیان و شیوه و زبان شیخ در دو بیت گردیده و بیت دومی را (با تعدد در قرائت سست و زیر لفظی) رکیک و نامنسجم و دور از طریقه شیخ معظم شمردند، و بهمین قطع و یقین در چاپ‌های اخیر، از جمله چاپ مرحوم فروغی، نیز عمداً این بیت را حذف کرده‌اند.

من و امثال من، که حاشیه نشینان و سفیدان انجمن بودیم، آن روزها، یا بنا باصل فطرت و یا به تبع تربیت، آنقدر محو حیثیات علمی و ادبی اساتید و شأن و وقار پیری و پیش-کسوتی ایشان بودیم، و چنان در قبال قول و نظر و نوشته و اثر آنان ادب و خضوع داشتیم که جمیع اقوال و نظریات حتی افعال و عملیات ایشان را، حجت قاطع و برهان جامع می‌شناختیم و خود را مجاز در رد و انکار نقص افکار حضرات نمی‌شمردیم.

بخلاف جوانان امروز، که نه تنها ادب و تواضع و شنوایی و قبول در قبال قول درست و صحیح پیرمردان مجرب و بزرگان مذهب قوم را عیب می‌شمردند، بل که بحکم بدعت زشتی که گذاشته، و بقول خودشان «سنت شکنی»، و لوسن پسندیده و تجربه یافته چندین نسل از پدران خود را، يك نوع شجاعت و شهامتی پندارند، و بهمین جواز از هیچ تحقیر و توهین و تمسخر و استهزا نسبت به جمع آراء و افکار و مآثر و آثار بزرگان خود فرو گزاری ندارند.

باری، ما بنا به همین ادب نفس، قول آن اساتید را با ادب درسی تلقی کردیم و در سرودن اشعار خود مواظب بودیم که از این قاعده مطرد و مستمر عدول نکنیم و دستوری را که همه اساتید و بزرگان عصر در آن اتحاد نظر و اتفاق قول داشتند، قاعده و قانون بشناسیم. اتفاقاً از آن به بعد هم، هر جا، که در محافل متعدد ادبی، بحثی در این باب پیش می‌آمد باز هم طبقه بعد از آن اساتید را بهمین اعتقاد میدیدیم و دوباره همان احتجاجات و براهین را، به نقل از آن بزرگان و نوشته پیشوای اهل نقد، امام شمس‌قیس (ذی) که این نوع تکرار را از مصادیق (ابطای جلی) شمرده و عیب گرفته است می‌شنیدیم....

و گرچه در دواین عصر صفوی، بخصوص دیوان ملکوتی بیان حضرت جانب (قدس-سره‌الیز) و یا در دیوان کبیر، خلاف آنرا برای العین مشاهده میکردیم، همگی را حمل بمسامحه و اغماض و استخدام حضرات برای معانی از الفاظ میکردیم، و مثل پاره‌ای از متعجران پا از قرن ششم و احیاناً هفتم فراتر نمی‌گذاشتیم و قول ایشان را که اشعار مولانا و اکثر عرفای از اهل سخن را، از لحاظ قواعد و قوانین، مورد نظر و استشهاده قرار نمیدادند و صرفاً آنها را استخدامی

برای ادای معانی میدانستند، و هم چنین بنا بلفظ و غرض شایع، شعرای عصر صفوی را متهم بمسامحه در ضوابط ادبی و حتی بی‌خبری و بی‌اطلاعی مینمودند، و توجه نداشتند که غالب آن شعراء از علما و حکمای طراز اول مملکت‌اند و اقوالشان مورد استشهاد و استاد همه ارباب لغت، حجت می‌شناختیم.

و من همچنان بر عقیده آنان بودم و تکرار قافیه را، برسم شایع، در کمتر از هفت (و بقولی حداقل تا پنج) بیت فاصله صحیح نمیدانستم، تا اینکه بچندین سال پیش، بعلت مذاقه در دواوین اساتید کهن و بنام، و خواندن بیت بیت قصائدشان بالتمام، متوجه شدم که بخلاف نظر متأخران و معاصران، اصلاً تکرار قافیه در دو بیت متوالی، قاعده و سنتی بوده است قدیمی که در اکثر دواوین شعرای بزرگ ملاحظه میشود و چنان است که ظاهراً (بعکس توهم عجز دریافتن قافیه) برای اثبات قدرت خود، و اینکه بگویند از يك قافیه میشود بمعانی گونه‌گون استفاده کرد، آنرا حسن سخن و لطیفه‌ای در فن میشناخته‌اند، تا آنجا که گوینده‌ای فصیح و مقید بزیبائی کلام، مانند خواجه حافظ این تکرار را گذشته از دو بیت متوالی تا بجائی رسانیده که در غزل: «خیز و در کاسه سرآب طربناک انداز» در دو جا کلمه «خاک» و در دو بیت لفظ «پاک» را تکرار کرده است و همین سنت را، در چند غزل دیگر هم، بکار برده و جایی برای مظنة اتفاق یا مسامحه باقی نگذاشته است. همچنین است صائب که او هم گذشته از تکرار در دو بیت، گاهی آنرا به سه بیت هم رسانیده و از هر يك استفاده معنی تازه‌تری کرده است.

اکنون به ذکر مواردی چند از اشعار آن بزرگان بی‌مانند می‌پردازم و سپس به توجیه

بیت شیخ باز می‌گردم.

استاد بزرگ مسعود سعد:

نه نعمتی مرا که به بخشم خزینه‌ای	نه عدتی مرا که بگیرم ولایتی
نه روی محفلی‌ام و نه پشت لشکری	نه مستحق و درخور صد رو ولایتی

ایضاً:

گسر این گفتار او باور نیاید	تو را ظاهر شود ز این پس بکردار
چه مرد است آنکه همچون هم نباشد	مراورا در جهان گفتار و کردار

حکیم سنائی:

عز دوات با بقای نعمت پیوسته باد	دوستان را مباد از بینوایی‌ها حزن
از حزن خالی مبادا خاندان دشمنانت	مرتو را هرگز مبادا درد و اندوه و حزن

۱ - در علت لقب یافتن اغلب شعراء تا قرن ششم به «حکیم» هر که خواهد بمقدمه اینجانب بر دیوان صائب چاپ انجمن گران قدر آثار ملی رجوع فرماید.

حکیم ناصر خسرو:

در خاک و آب و آتش و باد این‌ها
این دلپذیر و نادره معنی‌ها

دانی که نیست حاضر و نه حاصل
بی شکمی، از بهشت همی آید
حکیم سوزنی سمرقندی:

اینجا بفر خسرو، خسرو نشان رسید
کزوی هزار صدر بنام و نشان رسید

صدر جهان که خسرو شرع است بی گمان
نام و نشان ز صدر گرفت این خجسته جای
حکیم مختار غزنوی:

این شغلانهاد بر این رسم‌ها قرار
رسم تو را ز حشمت باقی دهد قرار

کوتاه دستی تو و اندیشه بلند
اکنون سیاست تو بفرمان پادشاه
امام خاقانی:

پذیری و بس کنی پیکار
بلاخ تو میکنم پیکار

هرچه بخشم بدست مزد، ازمن
من ز پیکاری ارچه در کارم
ایضاً (در غزلیات):

اورا بهر صفت که بجویی نظیر نیست
خاقان اکبر است که او را نظیر نیست

اندر جهان چنانکه جهان است در جفا
اورا نظیر هست بخویی در این جهان
شیخ اجل:

چو دور عمر بسر شد، در آمدند از جای
که دیگرانش بحسرت گذاشتند بجای

چه مایه بر سر این خاک سروران بودند
تو مرد باش و ببر با خود آنچه بتوانی
ایضاً:

مسکن به خشت بالشی و خاک سابری
بردند گنج عاقبت از کنج صابری

فرق عزیز و پهلوی نازک نهاده بین
تسلیم شو، گراهل تمیزی، که عارفان
خواجه:

گوش فکنده است از آن گوش بمن نمیکند
گفت که این سپاه کج گوش بمن نمیکند

پیش کمان ابرویش لایه همی کنم ولی
دی گله‌ای ز طره اش کردم و از سر فسوس

حال با استشهاد و استناد به ابیات فوق، دیگر جای تردید باقی نمی‌ماند که دو بیت مورد مناقشه، قطعاً از خود شیخ و در عداد سایر ابیات غزل است، و نیز از حیث انسجام و حسن ترکیب و سبک سخن شیخ نیز کمترین مغایرتی با سایر بیت‌ها ندارد، بل که طرز بیان و نوع زبان سعدی از جزء جزء الفاظ آن آشکار و هویدا است، و اصلاً حسن معنی مورد نظر و تمامیت آن در همین است که در دو بیت متوالی بصورت قطعه‌ای در آمده و بدین زیبایی و جمال، تمامی و کمال یافته باشد و نیز میدانیم که قطعه سازی در غزل، یکی از شیوه‌های خاص سعدی و ظرائف سخن او است، این را هم اضافه کنیم که وقتی از دوستی شنیدم که مرحوم شمس‌العلماء متظن بر این مطلب شده و چیزی در این باب مرقوم داشته است اما بنده تاکنون در مؤلفات آن استاد (رحمة‌اله) اشاره‌ای بدین قاعده ندیده و یا شاید دیده متوجه آن نگردیده‌ام.